عکس: سعید غلامحسینی/ شهروند

# کاش این زمستان و فصل!

**محمد آشور**
شاعر

گمان نمی کنم میان ما کسی باشد که بهار را دوست نداشته باشد! انگار همیشه در بهار، درخت جان ما نیز شکوفه کرده است... ادبیات ما پر است از تمجید بهار و بهاریه و الهاماتی که از رفتار بهار به گفتار شاعران راه یافته و چه پندها و حکمت‌ها که از دل این گفتار بر دل‌ها ننشسته!

تابستان اما تا آنجا که من دیده‌ام، میان فصل‌ها از این جهت مظلوم‌ترین و فقیرترین است!

اگرچه فراغت این فصل، کودکی ما را پر خاطره کرده اما گویا امتنان ما را در پی نداشته!

پاییز اما فصل شاعران است (یادشاه فصل‌ها)... شاعران تمجیدهای بسیار نثار این فصل کرده‌اند.

پاییز همیشه احساس مرا هم قلقلک داده؛ از رنگ‌آمیزی برگ‌هایش بگیر و بیا تا برگ‌پوش شدن زمین و خش‌خش خوش‌خوشان خشکش زیر گام‌هایم... و از مهرماه مهربان که خودش برای خودش قصه‌ای است تا آبان که بخواهم با واژه‌ها نمود کنم که نمی‌خواهم، همیشه برایم خواستنی بوده و چند روز میانی آن لااقل، همیشه ذهن‌ام را معطوف به درونم کرده که ببینم «کام»؟! «چه‌ام»؟! و «کجایم»؟! در وقتی که یک‌روزه یکسال پیرتر از پیش می‌شوم! و حتی آذر که برای خود پنجره‌ای در ذهن من باز می‌کند؛ پنجره‌ای که سخت بسته می‌شود و تازه ببندم که چه‌وقتی که...؟!

امازمستان، نه! نسبت به برف همیشه احساس من سرد بوده! دروغ چرا؟! نمی‌توانم وانمود کنم روزهای کوتاه زمستان را دوست دارم و شب‌ها رزهای بلندش را! همان‌طور که نمی‌توانم بگویم تابستان را دوست دارم یا روزهای بلند و عرق‌ریز و شب‌های کوتاهش را...!

برف را تنها در خیالم دوست داشته‌ام؛ بچه که بودم دوست داشتم آن‌قدر برف روی شب ببارد که سفید سفیدشود شب!

هیچ‌وقت نشد!

بارها تا زانـو در خیال بـرف فرو رفتـم، با چکمه، بی‌چکمه... هنوز هم می‌روم، نمی‌دانم چرا؟! (اما در رؤیا فقط!)

برف را تنها در شعرها دوست داشته بودم که ببارد؛ نیما بخواند: «گرنه روشـنی مرده برفی همه کارش آشوب/ بر سر شیشه هر پنجره بگرفته قرار/ وزنا پیدا نیسـت»

«شاملو» بگوید: «برف نو برف نو سلام سلام/ بنشین خوش نشسته‌ای بر بام/ پاکی آوردی‌ای امید سپید/ همه آلودگی ست این ایام»

از «بیژن جلالی» که بشـنوم: «چه سعادتی است/ وقتی که برف می‌بارد/ دانستن این که تن پرنده‌ها گرم است»

و با «محمد زهری» هم‌صدا شـوم کـه: «او هوایم را داشت/ که پیاده‌روها لیز و یخبندان بود/ بی‌هوا رفت/ بی‌هوا ماندم/ چه هوایش امروز/ کـه پیاده‌روها لیز و یخبندان است/ در سرم پیچیده‌است»

همیشه شعرهای برفی، ابری‌ام کرده و هوای ابری، بارانی‌ام!... باران را دوست داشته و دارم!... هوای برفی اما مرا همیشه خانه‌نشین کرده و انگشت‌هایم را کرخت!

من اما ایـن روزها آرزو می‌کنـم روزهای متمادی برف ببارد، حتی اگر انگشتانم کرخت شود... حتی اگر هفته‌ها خانه‌نشین شوم!

حالا که خاک تشنه کشورم از ابرهای ناخن‌خشک تمنای بارش دارد، حالا که غبار، دیدگان روشن مردم ما را تاریک کرده اسـت، من هم قول می‌دهم آغوش واکنم برای تن قندیل‌وار و آب‌چکان زمسـتان و او را چون پاییز عزیز بدارم!

ما را بارزان اما ببار!

خاطرات تلخ مرا زنده کن، اما ببار!

طوری زمستان شو که از چشم «بیژن الهی» ببینم «برخورشید هم برف نشست»!

کاش لااقل پایان شـاهنامه این فصل خوش باشد! شاید ایمان بیاورم به پایان فصل سرد!

ببار برف! تو را به جان تمیزت!

## امروز با مولانا

کوتـاه کنـد زمانه ایـن دمدمـه را
وز هم بـدرد گـرگ فنا ایـن رمه را
اندر سـر هر کسـی غروریست ولی
سـیل اجـل قفـا زنـد این همـه را

## برش

### سربازان غول‌پیکر

| جورج اورول- روزهای برمه |

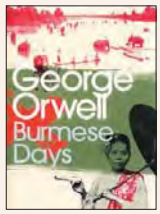


یوبوکین هرچه زمان کودکـی‌اش در دهه ۱۸۸۰ را مرور می‌کرد، خـودش را از نوع بچه‌های پایتی‌ای می‌دید که با شـکمی متورم در کنجی ایستاده و در انتظار ورود پیروزمندانه جوخه‌های ارتش سربازهای انگلیسی‌ای که به‌ماندالی می‌آمدند، نگاه می‌کرد و به یاد می‌آورد که چطور در آن هنگام از عبور ستون‌های منظم سربازان غول‌پیکری که در اثر خوردن گوشت گاو چهره‌های سـرخی داشـتند و کت‌های سـرخ پوشـیده و تفنگ‌های بلندی بر دوش گرفته بودند و صدای هماهنگ و سـنگین پوتین‌های آنها ترسـیده بود؛ چنانکه بعد از یکی، دو دقیقه آنها را تماشا کرده بود، ترجیح داد تا از آن جا بگریزد. او با عقل کودکانه‌اش نتیجه گرفته بود که هم‌میهنانش نمی‌توانند در برابر این سربازان غول‌پیکر مقاومت کنند.

## یک خبر | یک نگاه

### «تهران» شهر «بی‌گدا»

در «مهر» خبری منتشر شـده که عیار اعجاب آن کمـی از حالت معمـول فراتر اسـت. در این خبر به نقـل از مدیرعامل جدید سـازمان رفاه و مشارکت‌های اجتماعی شـهرداری تهران آمده اسـت: «قول می‌دهم در کمتر از دو سـال آینده تکدی‌گری در شـهر تهران را جمع کنیم تا شهر تهران تبدیل به شـهری بدون گدا شـود.» فرزاد هوشـیار در مراسـمی که برای تکریـم و معارفه جمعی از مدیران معاونت امور اجتماعی شهرداری تهران برگزار شده بود، گفت: تلاش می‌کنیم نگاه به مسـأله فقر را در تهران تغییر دهیم و مسـأله آسیب‌های اجتماعی را به جای برون‌سپاری، مردم‌سپاری خواهیم کرد.

آنچه این مقام مسئول در قامت عضوی از دایره مدیریت شـهری تهران گفته و در رسـانه‌ها نیز انعکاس یافته اسـت از آن نظر با احسـاس شبیه اعجاب همراه می‌شـود که مسـأله فقـر یا حتی موضوعی چون تکدی‌گری، بحثی بسیار فراتر از آن است که قرار باشد مقامی در مجموعه شهرداری قول دهد در مدت دو سال، شهری چنین و چنان، تحویل مردم خواهد داد! تهران اکنون شهری است که تکدی‌گری در آن فراگیر شده و از قضا، وجهه بین‌المللی هم پیدا کرده است و نه‌تنها متکدیان داخلی که متکدیانی خارجی هـم در این جرگه یافت می‌شوند!

حال بـا توجه به آنچه این مقام مسـئول گفته اسـت، اگر منظور نظر این باشـد که متکدیان را «کت‌وبال» خواهیم بسـت و هر کـدام از آنها را به جایی شبیه بازداشـتگاه منتقل می‌کنیم، زمان دوسال بسیار زیاد است و در این فقره، مدتی قریب به یک هفته، کفاف دارد چه آن که پیش از این نیز فرماندهی‌نیروی انتظامی بر زمانی شبیه بر این، تأکید کرده بود اما این که زمان دوساله را برای سروسامان دادن به موضوع تکدی‌گری مورد نیاز دانسته‌اند به یقین قرار است برنامه‌ای احتمالا جامع اجرا شود تا تکدی‌گری از این شهر رخ بشوید!

به هر روی چنین به‌نظر می‌رسـد کـه در این فقره، نگاهی که موضـوع تکدی‌گری را به صورت جامع دیده باشد، وجود نداشـته زیرا آنچه باعث تکدی‌گری می‌شود مجموعه مولفه‌هایی از وضع اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی اسـت که باعث و بانی تکدی‌گری شده و اگر قرار بر سروسامان دادن به این امر باشد، باید طرحی اجرایی و جامع از درون کار گروهی متشـکل از همه بخش‌های مرتبط، بیـرون آید کـه آن هم گمان لسـت چند برنامه پنج‌ساله نیاز داشته باشد.

## امروز به چی فکر می کنی؟

### وضع نقد، در جامعه امروز

**عالیه شکربیگی**
جامعه‌شناس

مدتی اسـت به «نقد» و نقدپذیری فکر می‌کنم. به این که مردم از این واژه ۳ حرفی، چگونه اسـتفاده می‌کنند و شاید حتی به این موضوع که از شـنیدنش چه حسی به آنها دسـت می‌دهد. تجربه من گواه این موضوع اسـت که مردم ایران نسبت به موضوع نقد جبهه دارند. بسـیاری از آنها تلاش می‌کنند به جای پذیرش نقد، با شمایی که در مقام منتقد وارد میدان شده‌اید مقابله کنند. خیلی‌ها پا را فراتر می‌گذارند و می‌خواهند کارتان را تلافی کنند. همین رویکرد گواه فاصله زیادی است که بین کشوری چون ایران و کشورهای توسـعه‌یافته وجود دارد. شاید نتوان کشور توسعه‌یافته‌ای را پیدا کرد که در آن مردم با منتقد آن گونه که ما برخورد می‌کنیم، رفتار کنند. در کشـورهای توسـعه‌یافته مردم با هم معاشرت می‌کنند، در یک جا کار می‌کنند، بیشـتر زمان خود را با یکدیگر می‌گذرانند و نظراتشـان را نسبت به یکدیگر بدون هیچ ملاحظه‌ای بیان می‌کنند. در آن کشورها به واسطه ریشه دواندن روحیه نقدپذیری، رفتارهای اجتماعی در جهت مثبـت بروز و ظهور می‌یابند.

این در حالی اسـت که موضوع نقد در جامعه‌ای چون ایران، به امری تشریفاتی شباهت دارد. بحث تا آن حد پیچیده شـده که حتی نمی‌توانیم درباره نقد، تعریفی قابل قبول و همه‌جانبه ارایه دهیم. در وضع بسامان، نقد زمانی می‌تواند از منتقد به فردی که مورد نقد قرار می‌گیرد، وارد شود که آن دو نسبت به هم اطلاعات کافی داشته باشند. مهم‌ترین اصل درباره موضوع نقد، اطلاعات کافـی و به کار بردن اشـاراتی اسـت که می‌تواند درباره عملکرد طرف مقابل قابلیت ذکر کردن داشته باشـد. در ایران ما وقتی از واژه‌ای چون نقد سـخن بـه میان می‌آید، به صـورت ناخودآگاه به افـراد حس منفی منتقل می‌شـود. از سـوی دیگر با وجود آن که در تعاریف آمده نقـد نباید به صورت ایرادگیری و تشـریح بیان شـود، این رویکرد در ایران جا نیفتاده است. گاهی بهترین نقدها در آرامش و با تشویق صورت می‌گیرد. در شـرایطی مطلوب، نقد زمانی صورت می‌گیرد که شما درباره حوزه خاصی اطلاعات کافی داشته و به موضوع مورد نظر تان مسلط باشید. برای مثال کسـی که منتقد اجتماعی لقب می‌گیرد باید نسبت به رویدادها و مسائل شهری از آشنایی قابل قبولی برخوردار باشد و با تغییرات مثبت یا منفی واکنشی در قبال آن موضوع از خود نشـان دهـد. حالا این واکنش‌ها یا می‌تواند به صورت نقد بیان و به صورت توصیه بـه مخاطب نقد منتقل شـود. برخی افراد وقتی از سـوی دیگران نقد می‌شوند، به هیچ وجه آن انتقاد را نمی‌پذیرند. حتی گاهی سعی می‌کنند با جواب‌های بی‌ربط نقص‌های خود را بپوشانند. با این وجود اما افرادی هم هسـتند که نقد را به‌خوبی می‌پذیرند و در لحظه‌ای که عملکردشان به بوته نقد گذاشته می‌شود، آرامش خود را از دست نمی‌دهند. این افراد کسانی هسـتند که هم به کارشان ایمان دارند و هم از داده‌ای که ارایه داده‌اند اطلاعات کافی در دست دارند.

## خودانتقادی

### اعتراف، تنها راه ممکن

**کاظم اولیایی**
مدیرعامل/سرپرستان باشگاه پاس و استقلال

هر روز ما انسان‌ها، متشکل از رویدادهای مختلف است که در زندگی‌مان تاثیرگذار است. این تاثیرات گاهی ما را به مسائل و مقدرات نیک سوق می‌دهد و گاهی نیز برایمان مشـکلاتی ایجـاد می‌کند. اما عقیده دارم که هر رخداد مربوط به پیشینه‌ای خاص است. همه ما کاشت‌های خود را داشت و بعد از آن هم برداشت می‌کنیم. موضوعی که کاملا برای همه مشهود است، مسأله کارکردها و رفتارهایی است که ما از خود به جای می‌گذاریم و باید بابت کوچکترین رفتارهایمـان نیز جوابگو باشـیم. اما گاهی بعضی رفتارها و عملکردها باعث متضرر شدن یک فرد یا یک سیستم می‌شود. این مسـأله نیز بازخورد ش باز به خود ما برمی‌گردد. زیرا شـما هر کاری را که صورت می‌دهید به همان منوال جواب آن را دریافت می‌کنید. اکنون که سال‌های سـال از زندگی من می‌گذرد، هنوز هم چیزی هست که به سالیان قبل بازمی‌گردد اما اکنون نتایج آن را می‌بینم. زندگی من سراسر از اشـتباهات گوناگون بوده است که اغلب مایلم تک‌تک آنها را تصحیح کنم اما امکانش وجود ندارد.

زندگی برای هر یک از ما نوعی آزمون و خطاسـت. کسـی را نمی‌شناسـم که در زندگی‌اش اشتباه نکرده باشـد از جمله خود من! اما بایـد فضایی به وجود بیاید که هر کدام از ما بتوانیم به راحتی از خودمان انتقاد کنیم. درباره خود انتقادی هم تصور می‌کنم مثل توبه باشـد. خداوند نیز در قرآن کریم فرموده اسـت: زمانی که اشـتباه می‌کنید در ابتدا اشتباه خود را بپذیرید و بعـد از آن نیز دیگـر آن را تکرار نکنید. از همین رو خودانتقادی هم همین معنی را می‌دهد که اشتباهات خود را بیان کنیم و سعی بر تصحیح آن داشته باشیم. من در دوره‌های مختلف کاری‌ام مانـند تمام انسـان‌های دیگـر، مرتکب اشتباهاتی شده‌ام که می‌خواهم آنها را تصحیح کنم اما امکانش نیست، تنها امکان میسر، فقط و فقط اعتراف اسـت و مایلم بعضی از آنها را اعلام کنم. در گذشته‌ای نه چندان دور، زمانی که در وزارت کشور مشغول انجام وظیفه بودم، کاری به من محول شد که در آن وظیفه ساخت‌وسـازهای عمرانی شـهر همدان را باید پیگیری می‌کردم. از این رو با چندی از پیمانـکاران در تعامل بودم و بـه آنها نیز اعتماد داشتم اما آنها جواب این اعتماد مرا به خوبی ندادند و بعد از مدتی تأثیر اشـتباهات آنها را در مسیر کار متوجه شدم. با خود گفتم: چه اشتباهی از من سر زده، ای کاش جای اعتماد کمی تحقیق و تجسس درباره این پیمانکاران انجام می‌دادم. بعد از گذشت مدتی به عرصـه ورزش ورود کـردم و مدیرعاملی باشگاه پاس و بعد از آن استقلال را پذیرفتم. زمانی که مدیریت مجموعـه‌ای را می‌پذیرید ناخودآگاه افرادی در کنار شـما حضور پیـدا می‌کنند که در تصمیمات و نظرات شما تأثیر می‌گذارند. این امر از من نیز دور نبوده و بعـد از مدتی فعالیت در این دو باشگاه بسیاری از مسائل برایم روشن شد. مخصوصا انتخاب‌هایی که در بحث فنی انجام داده بودم از یک طرف و مسـأله جذب بازیکنان هم از سویی دیگر! بعدها متوجه شدم که در بحث فنی چه اشتباهات فاحشی انجام داده‌ام.

## شاتر

### مرکز توانبخشی معلولان جسمی حرکتی – بجنورد

عکس: امید شکری/ ایسنا